هو العلیم

محوریّت توحید در اعمال انسان

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۷

- مجلس ششم

بیانات

حضرت آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

«فَلَوِ اطَّلَعَ اليومَ عَلَى ذَنبِى غَيرُک مَا فَعَلتُهُ وَ لَو خِفتُ تَعجِيلَ العُقُوبَةِ لَاأجْتَنَبتُهُ لا لِأَنَّک أَهوَنُ النَّاظِرينَ وَ أَخَفُّ المُطَّلِعينَ بَل لِأَنَّک يا رَبِّ خَيرُ السَّاتِرِينَ وَ أَحكمُ الحَاكمِينَ وَ أَكرَمُ الاكرَمِينَ؛ اگر هنگام گناه غير از تو كسى بر گناه من مطّلع مى‌شد من هيچگاه انجام نمى‌دادم، و اگر ترس از تعجيل عقوبت از ناحيه تو داشتم باز اجتناب مى‌كردم، و اين نه به اين جهت است كه تو در نظارت خود و اشراف خودت بر اعمال و كردار من سست هستى و آن‌طور كه بايدوشايد نظارت نداری و اطّلاعت نسبت به احوال من اطّلاع ناقص است، بلكه به اين جهت است كه مى‌دانم تو بهترين پوشنده هستى و در مقام

حکم بهترین حاکم و در مقام کرامت بالاترین مرتبه از کرامت و بزرگواری.

دیشب خدمت رفقا عرض کردیم که: در این فقره امام سجّاد علیه السّلام ما را به یک مطلب اساسی تنبّه می‌دهند و آن این است که می‌خواهند ما را از آن جهل و غفلت نسبت به کردار و رفتار خودمان بیرون بیاورند. در اینجا دو نکته هست:

یک نکته‌اش مربوط به مردم است، یک نکته‌اش مربوط به خدا.

[مسئله اوّل:] آنکه مربوط به مردم است این است که ما همیشه به‌خاطر چشم و هم‌چشمی کارهایمان را انجام می‌دهیم، همه کارها به‌خاطر چشم و هم‌چشمی. در رفتار خودمان در کردار خودمان خیلی به خود آن عمل و به نفس عمل توجّه نداریم. به اینکه در اجتماع چه تأثیری می‌گذارد و چه بازگشتی نسبت به ما دارد به آن توجّه می‌کنیم نه به خود عمل!

یک مؤسسه‌ای در یک جایی بود و می‌خواست یک کارهای دینی و فرهنگی انجام بدهد، یکی از آن

کارهایی که می‌خواست انجام بدهد تحقیقات راجع به بعضی از احکام دینی و امثال‌ذلک [بود.] در این موقع مطّلع شد که قبل از او یک شخصی یا مؤسسه‌ای البته شخص تنها که نبود مشغول این کار شده و اتّفاقاً خوب هم از عهده‌اش برآمده و یک یا دو جلد هم از این کار خودش بیرون داده بود البته برای من هم فرستادند آمده بود جلویش را گرفته بود و گفته بود تو این کار را نکن یک [نفوذی] هم داشت و شما که این کار را می‌کنید ما دیگر نمی‌توانیم، دست ما را می‌بندی برای اینکه بخواهیم به این کار علمی [برسیم.] اگر علمی است تو برو یک قسمت دیگر را [انجام بده]. تو بیایی دست یکی را ببندی که تو نکن من می‌خواهم بکنم! این کجایش برای خداست کجایش نیت برای خدا دارد! بعد هم تابلو و تبلیغات و مؤسسه کذا برای تبلیغات دینی و علمی و فرهنگی! ولی وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم همه‌اش بر باد هواست، همه‌اش بر باد هواست.

در همه کارهای خودمان آنچه که از جنبه خلقی بخواهیم نگاه بکنیم حالا نگوییم همه‌اش ولی می‌توانیم بگوییم معظم رفتار خودمان و کارهای

خودمان را بر اساس قضاوت دیگران و بینش و نظارت دیگران قرار می‌دهیم. به‌طوری‌که اگر این مسئله منتفی باشد جور دیگری عمل می‌کنیم، این با توضیحاتی که دیشب عرض شد.

مسئله دوّم: مسئله ربّی قضیه است؛ خدا که دیگر از همه احوال ما اطّلاع دارد آنکه دیگر چشم و هم‌چشمی ندارد، حالا ما توانستیم سر مردم را کلاه بگذاریم یا آنها را به یک نحوی دور بزنیم خدا را که دیگر نمی‌شود دور زد. آنچه که باعث می‌شود ما نسبت به رفتارمان از ناحیه خدا احتیاط داشته باشیم همان مسئله عقوبت است، اگر خدا بگوید من این عقوبت را برداشتم، اگر شما امشب نماز نخواندی کاریت ندارم! اگر فردا روزه نگرفتی کاریت ندارم! می‌گوییم برای چه بگیریم! عقوبت را خدا بردارد دیگر کاری ندارد. ترس از عقوبت!

به‌طور کلّی تکلیف از کلفت می‌آید یعنی از تحمیل، انسان نسبت به یک مسئله‌ای [یا] مطلبی طبعاً و نفساً شائق و راغب نیست و آن را بر او تحمیل کنند این می‌شود تکلیف. می‌گویند آقا ما

شما را تکلیف می‌کنیم که بروی فلان کار را انجام بدهی. انسان می‌خواهد منزل خودش بنشیند برای چه بلند شود برود؟! یا شما را تکلیف می‌کنیم که بلند شوید و نماز بخوانید، صبح سحر در سرمای زمستان از خواب دست بکشد و در آن سرما وضو بگیرد منازل سابق مثل الان نبود که دستشویی در خود منزل باشد با وسیله گرمایش و شوفاژ و امثال‌ذالک، دستشویی‌ها در گوشه حیاط بود با نیم متر برف این باید بلند شود بیاید برود آن گوشه حیاط و تجدید وضو کند و برگردد، اینها همه‌اش تکلیف است دیگر، آن‌موقع چه‌کسی بلند می‌شود دست از خواب بردارد؟! آن هم اگر جایش هم گرم باشد و هم نرم، دیگر مسئله تکلیف خیلی مضاعف می‌شود.

یا باید بلند شوی از آنجا دست برداری که حالا بس است حالا بلند شو برو نماز بخوان، بیایی در را باز کنی و بروی در آن برف‌ها تجدید وضو کنی برگردی نماز بخوانی. خدایا! آخر توام که بابا دنگت گرفته حالا بگذار این نماز را ما قبل از ظهر می‌خوانیم! به جای دو رکعت چهار رکعت می‌خوانیم خوبه؟! دو برابر به تو تحویل می‌دهیم.

این چیه که این موقع هم از خواب باید دست برداریم، هم آن سرمای زمستان پانزده درجه زیر صفر را چکارش کنیم. برویم آنجا که تا آنجا بخواهد برسد همه جایمان یخ می‌زند! آخر این هم شد [کار!] اینها چیست؟ نفس رغبت ندارد، نفس شوق ندارد نسبت به یک هم‌چنین مسئله‌ای اشتیاق ندارد، ولی تکلیف را باید انجام داد این است. حالا اینکه باعث می‌شود انسان برود بیاید، در دلش چه می‌گوید؟ می‌گوید: چکار کنیم اگر نرویم خلاصه فردا ما را به خط می‌کنند حساب و کتاب و چوب و فلک! لذا دیگر باید بلند شویم و برویم و یک‌جوری سروته قضیه را [انجام بدهیم] این ترس است.

حالا فرض کنید اگر خدا بگوید ما در فصل زمستان این تکلیف را برداشتیم، این عقوبت را برداشتیم، همه‌مان می‌گیریم می‌خوابیم در آن وضع و موقعیت واقعاً خوابش هم می‌چسبد! همین‌طور سایر تکالیف، اینها همه‌اش به‌خاطر جنبه عقوبت است. یک مقداری حالا نسبت به این قضیه ما [فکر] بکنیم دیگر آن مسائل و آن وعده‌های بهشت و

نعمت‌های بهشت آن هم می‌آید ضمیمه می‌شود.

ما اصلًا به خود عمل و به نفس عمل توجّه نداریم که این دو رکعتی که الان دارد خوانده می‌شود حکم دارویی را دارد که در سر وقت باید خورده بشود، اصلًا ما به این توجّه نداریم. آنتی‌بیوتیک را باید سر وقت خورد، کسی که بیمار هست دارو را باید سر وقت بخورد وگرنه آن بیماری می‌آید و او را از پا می‌اندازد. این نمازها در پنج وقت حکم دارو را دارد که انسان را از تعلّق بیرون می‌آورد، نفس را از کثرات خارج می‌کند و به او تجرّد می‌دهد و به‌واسطه تجرّد، تقرّب برای او حاصل می‌شود. ما اصلا به این مسئله توجّه نداریم.

امام سجّاد علیه السّلام می‌خواهند ما را متوجّه این قضیه بکنند بگویند این دو تا [مسئله] را باید کنار بگذاری: اینکه به‌خاطر مردم، به‌خاطر فامیل، به‌خاطر پدر و مادر، به‌خاطر خواهر و برادر، به‌خاطر رفیق، به‌خاطر قوم‌وخویش، به‌خاطر موقعیت اجتماعی و امثال‌ذلک، به این خاطر من این کار را [انجام می‌دهم.]

یک‌وقت مرحوم آقا به یک شخصی راجع به

قضیه‌ای مطلبی را فرموده بودند و برای او مشکل بود که بتواند این مطلب را انجام بدهد. ما با هم صحبت می‌کردیم، تقریباً صحبت‌مان هم هشت ساعت طول کشید از هشت شب تا چهار صبح صحبت می‌کردیم این‌طرف و آن‌طرف، بالاخره هر راهی را که رفت ما این راه را بستیم و دیگر هیچ راهی پیدا نکرد. گفت: موقعیتم را در این جایی که هستم این را چکار کنم؟! ببینید، گیر همین‌جاست، تمام شد. موقعیتم را که در اینجا هستم این نمی‌گذارد من به دستور استادم عمل کنم! و همین می‌شود چی؟ حالا ما خودمان گرفتاری‌مان بیشتر از اینها هست‌ها، حالا ما داریم عیب مردم را می‌گوییم اگر یکی بیاید عیب ما را بگوید ده برابر است، همه ما هم همین‌طور فرقی نمی‌کند! إن‌شاءاللَه از خدا باید بخواهیم آن کمک کند تا بتوانیم این عقبات را طی کنیم وگرنه بخواهیم دست خودمان باشد کجا؟!

بی‌عنایات حق و خاصان حق ❊❊❊ گر ملک باشد سیاهستش ورق

این همه گفتیم لیک اندر بسیچ ❊❊❊ بی‌عنایات

خدا هیچیم هیچ[1]

همه‌اش باید از طرف آن باشد، ولی بالاخره تذکر این مطالب هم خودش یک نوع تنبّهی است.

می‌گوید پس موقعیت خودم را در میان افراد چکار کنم؟! این آقا الان اینجا یک هم‌چنین موقعیت دارد، کلاسی و بیاوبرویی و این حرفها! این یک‌دفعه به یک شکل دیگر درمی‌آید، به یک کیفیت دیگری در می‌آید. حالا جالب و خنده‌دارش اینجاست که در این مدت هشت ساعتی که ما صحبت می‌کردیم آن موقع سرحال بودیم، سر کیف بودیم، خودمان هم یک چیزیمان می‌شد، خیلی چیزی نبود حالا دیگر از حال و حوصله افتادیم و دیگر حوصله این حرفها را نداریم در تمام این هشت ساعت هر راهی را که صحبت می‌شد راهی بود که به خواست او منتهی می‌شد، یعنی از هر وسیله‌ای برای اثبات مطلب از طرف او اقامه می‌شد و ما جلو را می‌بستیم، می‌گفتیم نه! به این کیفیت نیست، تا وقتی هیچی باقی نماند از نظر انتساب به او، خلع سلاح که شد، گفت نسبت

---

[1] مثنوی معنوی، دفتر اول.

به افراد نسبت به این حرفها این را چکار کنم؟! [گفتم:] اینکه کاری ندارد تا حالا شما را این‌جوری می‌دیدند از فردا این‌جوری ببیند اینکه مشکلی ندارد. [گفت:] نه نمی‌شود. اصلًا نفس اجازه نمی‌دهد ها!

ما کارمان برای مردم است به‌خاطر مردم است، به‌خاطر توجّه به مردم است، به‌خاطر نظر آنهاست. کدام مردم؟ مردمی که یک روز می‌آیند یک روز می‌روند، یک روز اقبال می‌کنند یک روز ادبار می‌کنند، یک روز می‌گویند سلام علیکم فردا جواب سلام آدم را هم نمی‌دهند این مردم، برای شما پیش نیامده؟ برای بنده آمده!

آن‌وقت آدم باید برای خاطر این مردم دست از کارش بردارد؟! خیلی خسارت است، این دیگر نهایت بدبختی است. کسی که فردا ادبار می‌کند باعث می‌شود که بنده دست از کارم بردارم دست از راهی که دارم می‌روم بردارم، دست از روشی ... بابا فردا خودش به تو پشت می‌کند، آن‌وقت تو به‌خاطر این از جاده منحرف می‌شوی، به‌خاطر این دستور را

کنار می‌گذاری، به‌خاطر این برنامه‌ات را انجام نمی‌دهی، به‌خاطر این آنچه که به صلاح توست او را ترک می‌کنی!

امام سجّاد علیه السّلام می‌خواهد ما را متوجّه این مسئله بکند که حواستان باشد، بدانید در این دنیا به‌خاطر کسی نکنید به‌خاطر خودتان بکنید. نه به‌خاطر زنتان، نه به‌خاطر بچه‌هایتان، نه به‌خاطر همسایه‌تان، نه به‌خاطر قوم‌وخویش‌تان، نه به‌خاطر شوهرتان زن نسبت به شوهر، مرد نسبت به زن، به‌خاطر او بخواهی بکنی یک روز احساس می‌کنی که همین در مقابلت ایستاد، عجب باختی! لذا اطاعت زن از شوهر در معاصی خدا واجب نیست بلکه حرام است. در آنجایی که امر به معصیت می‌کند زن نباید اطاعت بکند. به من می‌گویند: آقا اگر ما فلان کار را نکنیم شوهرمان ناراحت می‌شود. می‌شود بشود! فرض کن آمدی آبگوشت را سوزاندی شوهرت هم با تو دعوا کرده چطور آنجا اشکال ندارد، بالاخره آشتی می‌کنید مسئله درست می‌شود، حالا یک نیمرو و تخم‌مرغ درست می‌کنی، اما حالا اینجا که می‌شود نه شوهرم ناراحت می‌شود

حالا می‌شود که بشود، فرض کن غذا را سوزاندی با هم یک دعوا هم کردید، همچین خیلی چیز مهمّی نیست.

شما باید ببینید تکلیف چیست! بله، یک وقتی تکلیف به این است که اطاعت شوهر بکنید ولی مسئله حرام نیست حالا مکروه است می‌گویند نه، اینجا اطاعت شوهر مقدم و اولی است. یک وقتی امر به حرام می‌کند، شوهر می‌گوید: باید بدون حجاب جلوی مهمان‌های من بیایی. حالا بلند شود برود؟ غلط می‌کند برود، هم او غلط می‌کند که یک هم‌چنین امری بکند و هم او غلط می‌کند که اطاعت کند. بی‌حجاب یعنی چی؟ شوهرم ناراحت می‌شود، به درک که ناراحت می‌شود به جهنم که ناراحت می‌شود، این حرفها را نداریم.

رمز موفقیت بزرگان در پیمودن این مواقف و منازل و رسیدن به مقصدشان این مسئله و قضیه است؛ فقط به خودشان نگاه کردند فقط به خودشان، چون دیدند آنکه می‌ماند خودش است کسی دیگری نیست.

یک وقتی یکی از بستگان نقل می‌کرد می‌گفت مرحوم آقا صدایش کرده بودند. بعد فرموده بودند: فلانی من دیشب خوابی دیدم خواب یکی از همشیره‌هایشان را که از دنیا رفته بود، البته حالا یک مسائلی بوده و هرچه بوده این شخص از دنیا رفته، یعنی می‌خواهم بگویم آنجا حساب دقیق است، مسئله آنجا خیلی دقیق است! دیدم در یک بیابانی هستم، بیابان سوزان، این زمین داغ، حرارت از این زمین دارد می‌رود بالا و تا چشم کار می‌کند نه از آبادی خبری هست نه از عمران و نه از سبزه‌ای و درختی. همین‌طور من ایستاده بودم و شدت آفتاب مرا کلافه کرده بود. در این موقع دیدم که از دور یک سیاهی در حال حرکت است و دارد می‌آید، آمد جلو آمد جلو جلو جلو آمد جلو دیدم این آن شخصی است که از دنیا رفته، لباس‌ها ژنده پاره، موها ژولیده، قد خمیده با عصا، با یک وضع خیلی ناراحت‌کننده و مشمئزکننده در یک وضعیت خیلی نامناسب، خیلی نامناسب. خیلی دلم به حالش تأسف و تأثر خورد، این آمد جلو جلو و تا به من رسید و سرش را بلند کرد و بدون اینکه صحبت بکند با نگاه گفت

وضع مرا می‌بینی؟ من رو کردم به او و گفتم: بله می‌بینم، چقدر در دنیا در آن‌وقت گفتم این کار را نکنید، نسبت به مسائل حالا آن چیزهایی که به هر صورت بود این مسئله را انجام ندهید و شما به حرف من گوش نکردید و کاری از دست من برنمی‌آید.

بعد رو کرد به من گفت: چیزی نداری که به من بدهی؟ گفتند من گشتم در جیب‌ها و هیچی پیدا نکردم جیب‌هایم خالی خالی بود، فقط یک نخودچی گوشه یک جیبم پیدا شد آن را درآوردم دادم یک نخودچی! اینها خیلی معنا داردها خیلی! خیلی معناهای لطیفی دارد این یک نگاه کرد در دستش، بعد به ما نگاه کرد [گفت:] یعنی همین؟ گفتم: خودت دیدی دیگر من در جیبم چیزی نیست چیزی ندارم که بدهم. این نخودچی را گرفت و دوباره برگشت و دوباره عصازنان و با قد خمیده و به همان وضعیت.

حالا چه بوده در این دنیا؟! بیا و برو و مجلس و ختم انعام و سفره و روضه و احکام و مسائل، مجلس درس، همه‌اش رفت هوا، همه‌اش رفت هوا! باطن

چه بوده؟ اینها برای خدا بوده یا برای التذاذات نفس بوده، کدام‌یک از اینها؟ خیلی عجیب است‌ها! یک نفر یک عمری بیاید برود، مسئله بگوید روضه بخواند، جمع کند، این‌طرف برود آن‌طرف برود به عنوان یک شخص مبلغ، شخص [مذهبی] در نهایت امر آن‌طرف قضیه این‌طور و به این کیفیت بخواهد دربیاید!

اینها فقط به خودشان نگاه کردند و در این دنیا مطمئن باشید این‌طور نیست که شخص بخواهد سرش به هوای خودش باشد و به فکر خودش باشد و کسی مزاحمش نشود؛ همه مزاحم دارند، یا رفیق مزاحم است یا قوم‌وخویش مزاحم است، یا زن و بچه مزاحم است بی‌رودربایستی بالاخره مزاحم است، چرا چپ می‌روی؟ چرا راست می‌روی؟ چرا این‌طرفی می‌روی این کارت چیه؟ آن برنامه‌ات چیه؟ خیال نکنید که یک روزی بنشینیم کنار و فارغ‌البال از همه موانع و از همه مزاحم‌ها بخواهیم [استفاده] کنیم.

یک وقت در همان زمان سابق، از مسجد به منزل می‌آمدیم یکی از رفقا در همان وقت آن هم می‌آمد و

با آقا صحبت می‌کرد و می‌گفت که اشتغالات ما و گرفتاری باعث می‌شود که آن‌طوری که بایدوشاید به کارهایمان نرسیم به عباداتمان، اورادمان اذکارمان به این چیزها نرسیم، چکار کنیم؟ آقا رو کردند به ایشان و گفتند: چطور این اشتغالات شما باعث نمی‌شود که صبح‌ها نروید در مغازه‌تان مغازه‌اش همان دوروبر مسجد بود چطور [باعث] نمی‌شود که بروید آنجا در را باز کنید و [چیز] بشوید، بعد از صبحانه منزلتان راه می‌افتید می‌روید در مغازه باز می‌کنید. اما موقع ذکر و ورد که شد اشتغال داریم بیچاره‌ایم، مظلوم‌تر از این ... همه کاسه‌کوزه باید سر این بشکند، سر این ذکر و ورد و کار و مسائل شخصی و اینها باید برسید.

بعد رو کردند به ایشان گفتند: من حرف آخر را بزنم من می‌گویم آب پاکی شما اگر بنشینید که یک روزی هیچ کاری نداشته باشید و بخواهید در آن روز به ذکر برسید این را باید به گور ببرید، اینجا جای راحت بودن و بدون زحمت و بدون مانع و اینها نیست آنهایی که رسیدند با همین رسیدند. بیشتر از

این، تو که چیزی نداری کاری نکردی! آنهایی که رفتند با همین رفتند؛ یعنی با همین مرض رفتند، با همین شدت رفتند، با همین احتیاج و مسائل و موانع و مسائل در دنیا و اینها رفتند، با همین کیفیت رفتند.

این را بنده دارم می‌گویم امیرالمؤمنین علیه السّلام هنگامی که ضربت خورد آنجا فرمود: فزتُ. فزتُ یعنی دیگر کارم تمام شد، آنی را که باید به او برسم دیگر با این ضربت ابن ملجم تمام شد رسیدم، بعد از ضربت دیگر تمام شد دیگر چیزی نیست، بعد از ضربت شهادت است دیگر، اما تا موقع ضربت هیچی مشخص نیست، آیا به اینجا می‌رسد یا نه، به این نقطه؟!

امیرالمؤمنین هم برای خودش حساب‌وکتاب دارد آن هم برای خودش در هر روزی یک عالمی هست ما چه می‌دانیم! یک عالمی هست که با روز قبل فرق می‌کند زمین تا آسمان فرق می‌کند. آن نقطه‌ای که او می‌داند، آن مرتبه‌ای که او می‌داند آن مرتبه‌ای است که باید در هنگام شهادت آن را پیدا بکند و تا وقتی‌که هنوز شهید نشده است و این پرونده به آخر نرسیده ممکن است اتفاق نیفتد.

چه‌وقت مطمئن می‌شود؟ وقتی‌که دیگر همه راه‌ها برای برگشت بسته بشود فقط راه جلو و آن وقتی است که این ضربت می‌آید، وقتی این ضربت آمد یعنی دیگر پرونده شما دیگر بسته شد.

امیرالمؤمنین باید این راه را طی کند، باید صفین را طی کند، جمل را طی کند، نهروان را طی کند، آن بلاهایی که آوردند چه بلاهایی، بعد از پیغمبر چه مسائلی، در زمان پیغمبر که بعد از جنگ احد پیغمبر وارد منزل امیرالمؤمنین شد و به این زخم‌ها نگاه کرد، پیغمبر شروع کرد به گریه کردن، امیرالمؤمنین می‌خندید پیغمبر گریه می‌کرد ان ذلک لقلیل فی ذات اللَه، چرا رسول اللَه گریه می‌کنی؟ این که چیزی نیست از شدت جراحاتی که فتیله گذاشته بودند حضرت در بستر افتاده بود. **ان ذلک لقلیل فی ذات اللَه.** همه اینها را طی کرده تا اینکه به این نقطه برسد؛ یعنی برسد به یک حد بی‌پایان، دیگر پایانی برایش نیست. این اینجا باید برایش اتفاق بیفتد.

بزرگان همه همین‌طور بودند، دستوری که می‌دادند همین بود، آخرین نصیحتی که مرحوم آقا

به بنده کردند و آخرین جمله‌ای که به من گفتند این بود که: برو هرچه خودت می‌فهمی همان را انجام بده و به هیچ‌کس نگاه نکن. ببین آنکه خودت تشخیص می‌دهی برو همان را انجام بده، اینکه درباره تو تحسین کنند یا تنقید کنند و ذم کنند به این نگاه نکن، ببین خودت چه می‌فهمی، ببین خودت چه درک می‌کنی، ببین خودت چه برداشت می‌کنی.

خودشان هم همین‌طور بودند؛ ما روش و مرام‌شان را می‌دیدیم خودشان همین‌طور بودند. البته این به این معنا نیست که انسان معصوم است و هرچه را که به نظرش می‌رسد نه! انسان اشتباه هم می‌کند این اشتباه اشکال ندارد، بالاخره انسان بشر است ولی باید ببینیم نیت چه باید باشد، باید ببینیم هدف و غایت در کجا باشد.

اما اگر ما از این مسئله آمدیم و فاصله گرفتیم، یعنی همراه با این آمدیم چیزهای دیگر را هم ضمیمه کردیم، آن نتیجه مطلوب آن‌طوری که بایدوشاید به دست نمی‌آید و آن فراهم نمی‌شود.

امام سجّاد علیه السّلام می‌فرمایند که این خطایی که از ما سر می‌زند و این گناهی که از ما سر می‌زند

این به‌خاطر این نیست که تو نظارت نداری و سیطره نداری، **لا لِأَنَّک أَهوَنُ النَّاظِرِینَ** نه به این جهت است که تو نظارتت نظارت ناتمام است آن‌طوری که بایدوشاید اشراف نداری؛ چون اشراف ذات پروردگار بر ما و بر رفتار ما اشراف عِلّی است، نه اینکه این اشراف یک اشراف خارجی است و نسبت به رفتار ما این بخواهد توجّه کند، یک اطّلاعی پیدا می‌کند اگر توجّه نکند اطّلاعی پیدا نمی‌کند. اطّلاع پروردگار نسبت به رفتار ما به علم حضوری است نه به علم حصولی و اکتسابی.

اطلاعی که ما نسبت به مسائل داریم اینها همه به علم حصولی است؛ یعنی آن معلوم که به آن معلوم بالعرض گفته می‌شود آن معلوم بالعرض باید در مقابل ادراک ما واقع بشود تا اینکه ما نسبت به آن اطّلاع پیدا بکنیم، تا من چشمم را باز نکنم نمی‌توانم ببینم که رفقا در اینجا حضور دارند، برای ادراک این مسئله نیاز دارم که چشمم را باز کنم، وقتی‌که باز کردم متوجّه می‌شوم، این می‌شود ادراک حصولی و ادراک اکتسابی، که آن معلوم بالعرض در تماس و

مواجهه با عالم بایستی که واقع بشود.

اما نسبت به خودم، نسبت به حال خودم، نسبت به صحت خودم، نسبت به بیماری خودم، نسبت به گرسنگی خودم، نسبت به سیری خودم، نسبت به عطش، نسبت به وضعیت خودم هم باز نیاز است که چشمم را باز کنم؟! بسته باشد یا باز بشود من می‌فهمم الان گرسنه هستم یا نیستم. این به چشم و گوش و این حرفها کاری ندارد، فقط کافی است که آن توجّه حاصل بشود. آن توجّه به خود را می‌گویند علم حضوری، که خود آن معلوم در ذات عالم حضور دارد نیاز ندارد که آن را بازیافت کند خودش هست.

علم پروردگار نسبت به ما علم اکتسابی نیست که خدا بخواهد یک نظر بیندازد به این دنیا ببیند که فرض کنید زیدبن‌ارقم الان دارد چکار می‌کند. یک نظر بیندازد به آن گوشه آن ده ببیند که مردم در آن ده دارند چکار می‌کنند. یک نظر بیندازد به فلان شهر ببیند که ... این‌طور نیست! تمام مخلوقات به وجود خودشان یعنی به وجود خارجی خودشان و به وجود عینی، در ذات پروردگار وجود علمی دارند؛ یعنی

نفس آن وجود خارجی که وجود عینی است خود او مساوی با وجود علمی است در ذات پروردگار.

پس علم پروردگار نسبت به ما عبارت است از همان وجود ما در ذات پروردگار، آن‌وقت این عالم دیگر در اینجا متصور است که بگوییم این **أَهوَنُ النَّاظِرِینَ** است؟! یعنی نظارتش نظارت پایین است؟ اینکه اصلًا علم حضوری است، این دیگر علم حصولی نیست تا اینکه مراتب داشته باشد تا چه حد درست ببیند یا غیر درست ببیند. چون انسان در این علم حصولی و اکتسابی ممکن است مراتبی از شدت و ضعف و اینها داشته باشد، یک شیء را درست ببیند صحیح ببیند یا اینکه نه، وقتی که این‌طور هست دیگر چطور ممکن است که ما نسبت به پروردگار این مسئله را در نظر نیاوریم.

البته در اینجا نسبت به مراتب علم یک مطالبی هست که إن‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق داد برای مجلس دیگر. بیش از این خدمت رفقا زحمت و تصدیع ندهیم.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد